

## **A comparative study between Khajeh Moinuddin Cheshti and Mir Seyed Ali Hamedani**

**\*Faiza Kiran**  
**\*\* Zulfagar Ali**  
**\*\*\*Khizra Tabasum**

### **Abstract:**

Comparative study is a research method to compare two or more things with the aim of discovering something about one or all of the things that are compared. This method often uses several disciplines in a study. Kh waja Moinuddin Cheshti and Mir Seyyed Ali Hamedani, both great and prominent Sufis and mystics, were very famous. If you look closely at their lives, you will see that they have been inclined to mysticism since childhood and their austerity has reached their peak. As a result, both are known in the world of literature and mysticism as great personalities and great mystical poets and poems They are printed in the form of a court. Their poems are limited to mystical customs and behavior. And the important points of mysticism that are very famous by mystics are mentioned in their poems, and in the present article, we have adapted these. Seeking, repentance, trust, fear and hope, love and affection, asceticism, and poverty and contentment.

**Keywords:** Comparative study , khawaja Moinuddin Cheshti, Mir seyed d Ali Hamedani, poet, divan, mysticism, conditions of behavior.

## مطالعه تطبیقی میان خواجه معین الدین چشتی و میر سید علی همدانی

\*فایزه کرن

\*\*ذوالفقار علی

\*\*\* خضرا تبسم

### چکیده:

مطالعه تطبیقی یا سنجشی یک روش تحقیقی است برای مقایسه دو یا چند چیز با هدف کشف چیزی درباره یک یا همه چیزهای است که با هم مقایسه می شوند. این روش اغلب در یک مطالعه از چندین رشته استفاده می شود. خواجه معین الدین چشتی و میر سید علی همدانی که هر دو از صوفیان و عارفان بزرگ و برجسته و نامور بودند.

اگر زندگی شان را با دقت نگاه کنید می بینید که از کودکی به سمت عرفان تمایل داشتند و ریاضت شان اینان را به اوج رساند. در نتیجه هر دو نفر در دنیای ادب و عرفان هم بعنوان شخصیت های برجسته و هم به عنوان شعرای بزرگ عرفانی شناخته شده اند و اشعار شان در قالب دیوان چاپ شده و اشعار آنها منحصر به آداب سیر و سلوک عرفانی است و نکات مهم عرفانی که نزد عرفا خیلی معروف هستند در اشعار شان اشاره شده است و در مقاله حاضر ما این ها را مقایسه خواهیم کرد.

طلب، توبه، توکل، خوف و رجا، عشق و محبت، زهد، و فقر و قناعت.

### واژگان کلیدی:

مطالعه تطبیقی، خواجه معین الدین چشتی، میر سید علی همدانی، شاعر، دیوان، عرفان، شرایط سیر و سلوک.

\*استاد یار، دانشگاه بانوان ال-سی لاهور fayeze.kiran@gmail.com

\*\*استاد یار، دانشگاه پنجاب

\*\*\*استاد یار گروه زبان اردو، دانشگاه ال-سی بانوان لاهور. پاکستان [khizraatabassum@gmail.com](mailto:khizraatabassum@gmail.com)

## مقدمه:

انسان فطرتاً دوستدار آگاهی، شناخت و دانایی است و از ظلمت ندانستن می‌گریزد و به روشنایی دانستن می‌گراید و همواره می‌کوشد تا از ابهامات خود بکاهد و بر دانش خود بیفزاید. یکی از روش‌های تحقیقی در حوزه علوم، روش مطالعه تطبیقی یا روش مقایسه‌ای است. اصولاً مقایسه و تطبیق جایگاهی محوری در اندیشه بشری دارد و هسته روش شناختی روش علمی نیز هست. بررسی‌ها نشان می‌دهد که پژوهشگران شرقی و غربی از دیرباز مقایسه را روش اساسی در مطالعات اجتماعی خویش می‌دانستند. قبل از اینکه ما وارد بحث شویم باید به معرفی کوتاه از زندگانی هر دو بزرگوار بپردازیم که برای خوانندگان همه چیز روشن باشند.

معین‌الدین حسن سجزی، از عرفای قرن ششم و مروج سلسله چشتیه در هند است. او به مناطق گوناگون سفر کرد و در آخر از راه پنجاب وارد هند شد و در منطقه اجمیر تا آخر حیات ساکن شد. وی در قالب عرفان شعرهای زیادی را سرود که در قالب دیوان چاپ شدند.

میر سید علی همدانی، از مشاهیر و علماء و از نامداران عرصه عرفان و معرف همدان قرن هشتم هجری قمری است. او به مناطق گوناگون سفر کرد و در آخر وارد کشمیر شد و خیلی از هندوها را مسلمان کرد. وی عارف و شاعر بوده و بیش از ۱۱۰ جلد کتاب، رساله و مجموعه شعری دارد که به لحاظ محتوا، مضمون، سبک و نثر و نظم در خور توجه می‌باشد. این آثار در عرصه‌های گوناگون تفسیری، روایی، فلسفه و حکمت، اخلاق، و عرفان نگاشته شده است.

اگر شعرهای شان را مطالعه کنیم میبینیم که به همه آداب و شرایط و سلوک مهم، اشاره شده است. ما سعی می‌کنیم که در مقاله حاضر فقط نکات مهم را اشاره کنیم که مقاله مان طولانی نشود.

آداب و شرایط سلوک

**طلب:**

اغلب فرهنگ نویسان معنی طلب "جستن" می نویسند و در عرف عام از تمام شهوت های طبیعی و هوای نفسانی خوداری نمایند تا به وحدت برسند. در شرایط سلوک اولین قدم "طلب" است باید در قلب سالک پیدا شود تا جستجو و حقیقت را دریابد تا معرفت بشود

در این مرحله، انسان خود را شناخته و قدم در راه معرفت حق گذارده است. شناخت و طلب حق از دو طریق، برهان و وجدان حاصل میشود.<sup>1</sup>

خواجه و سید هر دو معرفت نفس را برای وصل به حق لازم می دانند.

خواجه در این مورد می فرماید: " سالک نباید در جستجوی یار سرگردان باشد بلکه باید نگاه کند. چون او خود مظهر صفات حق است:

تو چند در طلب یار در بدر گردی

به خود نگر که توئی مظهر همه اسما

یا می گوید: " برای وصال یار نباید به این سو و آن سو نگاه کنی بلکه باید در درونت بگردی تا او را پیدا

کنی."

گفت این و آنچه جوئی جو ز خود زان گه که من

در تنت چون تو ز پیدایی نهان خواهم شدن<sup>2</sup>

سید می گوید: "اگر تو خودت را یابی یعنی معرفت نفس داشته باشی به آن مقصود حقیقی خود می رسی."

ندای هاتف غیبی زلا مکان هر دم

بگوش جان شنوی ز خود خبریابی

<sup>1</sup>-عبد ا لرزاق کاشانی، ۳۲

<sup>2</sup>-کلام عرفان طراز، 46

یا می‌گوید: "این گوه‌ری که تو به دنبالش هستی حاصل نمی‌گردد مگر آن که اندر وجود خود سیر کنی." کی از پیمودن آفاق این دولت شود حاصل کسی را زبید این معنی کش اندر خود سفر باشد.<sup>3</sup>

### توبه:

از نظر قرآن تعریف توبه بازگشتن از تمام رجس‌ها یعنی گناهان ظاهری و باطنی، گناهان صغیره و کبیره

در شرایط توبه خیلی تأکید شده است که هیچ وقت و به هیچ وجه گناه تکرار نشود.

شرایط و ارکان و مراتب توبه:

توبه سه شرط دارد:

اول: ندامت و پشیمانی از عملکرد گذشته. دوم؛ تصمیم جدی بر عدم بازگشت سوم؛ جبران نمودن کوتاهی‌ها و تقصیرات. وقتی سالک به این چیزها را عمل می‌کند آن وقت توبه او پذیرفته می‌شود و چند چیز در تقدیر او می‌شود که عبارتند از:

الف. این چنین از رجس‌ها پاک می‌شود که گویا از بطن مادر تازه به دنیا آمده است.

ب. خداوند به رحیمیت خود تمامی رجس‌هایش را تبدیل به پاکی‌ها و حسنات می‌کند.

ج. خدا تمامی کار زشت معصیت‌کننده را از یاد شاهدان قیامت می‌برد تا چیزی برای گواهی نماند

عرفا توبه را به سه مرحله ذکر نموده‌اند:

پایین‌ترین مرتبه گناه انسان این است که گناه گناه است، رایج‌ترین گناهان، اعم از کبیره و صغیره. بالاتر از رتبه؛ آن گناه از ویژگیهای غفلت و فراموشی موقت است که گاهی در آن غرق می‌شوند و یاد خدا را فراموش می‌کنند. اما بالاترین مرتبه توبه، توبه مخصوص یا توبه برای الله است که توبه حسی است و وجود آنها مساوی با وجود خداوند است. از آنجایی که به هستی و هستی اعتقاد دارند، خجالت می‌کشند و برای آن طلب بخشش می‌کنند.<sup>4</sup>

خواجه در مورد توبه می‌گوید: "کسانی در طلب یار هستند برای آنها در بازگشت به حق باز می‌باشد."

<sup>3</sup>-چهل اسرار فارسی 35

<sup>4</sup>-همان ص ۷۵

یار ور بر روی اصحاب طلب بگشا و باز  
صیت هل من تائب اندر جهان در دادباز<sup>5</sup>  
سید می‌گوید: "اهل سلوک با اشک هایش غسل می‌کند و از صمیم قلب طلب مغفرت می‌کند."  
از آب دیده غسل کنند و به طور دل  
از سر عشق ناله فاغفر لنا زنند  
یا می‌گوید: "به محبوب التماس می‌کنند که آنها را ببخشد و بیمارزد و در پناه خود قرار دهد."  
از شر دیو طبع کنند التجا بدوست  
تیر نیاز بر هدف عافنا زنند<sup>6</sup>

---

<sup>5</sup>-کلام عرفان طراز، 47

<sup>6</sup>-چهل اسرار فارسی، 54

## زهد:

اهل زبان معنی زهد در فرهنگ ترک میل می نویسید و نزد عرفا، بیزاری و بی میلی تناسب به دنیا است. رتبه ی تقوا هست که درویش هیچ نوع وابستگی و میلی تناسب به دهش مادی و دنیوی فاقد بوده و به رها کردن دنیا حریص تر باشد تا به خواستن آن.<sup>7</sup>

شیخ الرئیس می فرماید: "پرهیزکار کسی اند که از کالای دنیا و لذت های آن روی متحول باشد. عبدالله انصاری در تعریف تقوا این چنین می نویسد: تقوا، در همه چیز دور شدن از رغبت است. او تقوا را با سه چیز می بیند: زهد در دنیا، زهد در خلق، زهد در خود.

تقوا در دنیا همین چیز است: یاد موت، قوت لا یموت و همنشینی و دوستی با درویشان.<sup>8</sup>

عرفا می گویند: "پرهیزگاری در ناجایز لازم است و در جایز فضیلت." یحیی بن معاد رازی می گوید: زهد سه حرف دارد، "ز"، "ها"، "دال". "زا" ترک زینت ها، "ها" ترک هوی و "دال" ترک دنیا. سفیان ثوری می گوید پرهیزکاری در دنیا نه زیرانداز پوشیدن است و نه خبز جوین بلعیدن، اما قلب به دنیا فراز کردن و آرزو کم کردن است.

غزالی در اسناد خودش می نویسد که عیسی مسیح گفت: هر کسی بهشت می خواست، تناول نان جو و خوابیدن در مزبله ها در پهلوی کلب ها هم برای او زیاد است. ولی زاهد اسلامی از صوفیان متفاوت است. چنانچه غزالی در تعریف آن می گوید:

زهد به این نیست که آدمی چیزی در متاع نباشد بلکه متاع در نست باشد ولی به آن دل بستگی نه.<sup>9</sup>

<sup>7</sup>-عبدالرزاق کاشانی ص ۵۵

<sup>8</sup>-نور بخش ج ۵ ص ۹۲

و به همین علت، صوفیه " زهد، تقوا " را برتر از فقر می‌دانستند. سهروردی می‌نویسد: " (زهد) تقوا بزرگتر از فقر است، زیرا (فقر) تنگدستی است با زیادت، زیرا فقر چیزی نیست فقط بیچارگی، و حال آنکه زهد چیزهایی را دارد ترک کند به اختیار. جنید می‌نویسد: "زهد، تهی دلیست بر آنچه دست ازو خالی است." بشر حافی می‌گوید: "زهد فرشتهای است که نشیند مگر در دلی خالی." محمد بن الفضل می‌گوید: "ایثار زاهدان به وقت بی نیازی و ایثار جوانمردان به وقت حاجت باشد."

خواجه می‌گوید: "خدا جمال خود نشان نمی‌دهد مگر کسی را که از دنیا دل بکند و فقط متوجه او باشد."

کی گشاید دوست غیرت بر روی هر کسی

تا نی گیرد از خود خلق خدا یک سر نفور

یا می‌فرماید: "طلب هر دو جهان تن پرستی است و به تن پرست دیدار حق حاصل نمی‌گردد."

تن پرستی ست که میلش به نعیم دو جهان است

جام دیدار خدا و عده انعام دل است.

یا این شعر که:

چند فرمائی به ترک دنیا و میل بهشت

کان بهشت و خلد پیش ماست دنیای دگر<sup>10</sup>

سید می‌گوید: "اگر به حق یقین داری از آرزوهای دراز دنیا دست بردار تا روحت به ملک ملکوت پرواز

کند و به حق برسی."

چشم همام امل گر بر کند دست یقین

روح روحانی قدم قدس با هارون زند.

یا می‌گوید: "کسانی که زنگ هوای نفسانی را از دل زدودند از زندگانی این دنیا بیزارند و فقط عشق

محبوب را در دل دارند."

آنانکه زنگ هستی از لوح دل زدودند

<sup>9</sup>- همان ص ۱۴۶

<sup>10</sup>- کلام عرفان طراز، 65

از جان نفور دارنددل در هوای جانان<sup>11</sup>

### فقر:

فقر به معنای بی نیازی از غیر ایزد و نیازمندی به آن است. یعنی صوفی تو تمامی لحظات زندگی، چه در ناداری و چه در دارایی، چه گدایی و چه توانگری خود را تهدیدست و نیازمند به او ببیند و بزرگترین نازش همین عاطفه نیاز و گدایی به ایزد باشد. انتم الفقرا الی الله والله هو الغنی [فاطر آیه ی 261] - همه ی شما نیازمند او هستید ولی او بی نیاز از شماست.

فقرکلمه ای است از احداث کردن به کمترین از نیازهای زندگانی و اداکردن به فرایض و زیادکردن مستحبات.

در تصوف فقر دو دسته‌اند. عده‌ای فقر را گدایی مادی و محروم از بخشش و نعمت‌های مادی و دنیوی می‌دانستند و می‌گویند فضل صوفی در این است که یدش از متاع دنیا به ملکی تهی باشد. ولی عده دیگر فقر را به معنای حس نیازمندی شناخت بع ایزد می‌دانند که فقط خودش را نیازمند حق ببیند، این تهی دست با دولتمند بودن از نگرش مادیات هیچ سنخ منافاتی ندارد و امکان دارد عارفی سرمایه دار باسواد باشد ولی به دولت قلب چسبیده باشد. این عده دیگر با بینش اسلامی سزاوار تر است. چنانچه از پیامبر (ص) آمده است که: "اطلبو الرزق فی جنایا الارض" شفیق بلخی گفت: سه چیز قرین فقر است: آسودگی دل، سبی حساب و راحت نفس. ابراهیم ادهم گفت: ما درویشی جستیم، توانگری ما را پیش آمد و مردمان توانگری جستند، ایشان را درویشی پیش آمد.<sup>12</sup>

گفته‌اند: فقیر به هنگام ناداری آرام و به وقت دارایی بخشنده است. معاذ رازی گفت: درویشی، بیم درویشی

<sup>11</sup>-چهل اسرار فارسی، 73

<sup>12</sup>-نور بخش ج ۴ ص ۳۸

و توانگری، ایمنی به خدای است.

خواجه فقر را این گونه بیان می‌کند: "فقر این است که به مخلوق توجه نداشته باشی بلکه فقط نیازمند خدا باشی. وقتی به این مرحله رسیدی خدا را در وجودت ظاهر می‌بینی." به بنده دیده ز اعیان تاز عین عیان وجود دوست چو جان وجود خود بینی یا می‌گوید: "وقتی خدا یار و دوست من است دیگر نیازی به غیر او را ندارم. غیر از خدا که دلم را بر باید دوست ندارم."

من یار ترا دارم اغیار نمی‌خواهم  
غیر از تو که دل بردی دلدار نمی‌خواهم<sup>13</sup>  
سید می‌گوید: "غیر خدا دشمن سالک الهی الله است و در حضور غیر با یار هم صحبت شدن معنی ندارد." هر چه غیر اوست دشمن دان تو اندر راه دوست در حضور دشمنان با دوست نتوان گفت راز یا می‌گوید: "در خدا قفل است و کلید آن در عجز و نیاز انسان به بارگاه اوست. غیر او را رها کن، نیازمند بارگاه باش تا بتوانی در این بارگاه را باز کنی." قفل این در شد علانی و کلید آن نیاز گر نیازی داری انجا بر سریر ناز شو<sup>14</sup>  
صبر:

در لغت شبیبایی و در اصطلاح ترس از بلا به غیر خداست. صبر یعنی عارف در برابر ناخوشی‌های و ناملایمات روزگار بردباری و شکیبایی ورزد و زبان به ناله و شکایت نگشاید. در رساله ی قشیریّه آمده است: "تحمل کنید در بندگی ایزد به پیکر تا بردبار باشید و تحمل کنید «با دلت صبر و شکیبایی کنی، و بر خود بسته شوی، با غیرت به خدا که دلبسته شوی» و این آیه «اصبر و صابرو الرابطوا»

<sup>13</sup> - کلام عرفان طراز، 39

<sup>14</sup> - چهل اسرار فارسی، 56

مؤلف «اللمع فی التصوف» نیز صبر را به سه جهت میفرماید: اول صبر. "صبر متصبر" کسی است که در راه خدا صبر کند و وی گاهی صبور است و گاه عاجز. دوم "صبر صابر" و آن صبر کسی است که دائم در برابر سختی‌ها صبر می‌کند و هیچ گاه زبان به شکایت نمی‌گشاید. سوم صبر "صبار" است که نه تنها در برابر گرفتاری‌ها تحمل می‌کند، بلکه خداوند را بابت مشکلاتی که بر او فرود می‌آید و سبب رشد و تعالی او می‌شود سپاسگزار است. در نتیجه از سختی‌ها استقبال می‌کند و از آن لذت می‌برد. علت این که بعد از مقام فقر، مقام صبر آمده است، این است که عارف زمانی می‌تواند بر فقر فائق آید که اهل صبر باشد. عرفا می‌گویند صبر باعث پاکی روح و صافی دل، بر طرف شدن مشکلات و رسیدن آدمی به سر منزل صدق و صفا است. چنانچه مولوی می‌گوید:

صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیایی همچو صبر آدم ندید

صبر گزاره است از تاب ناپسندیده‌ها و مصیبت‌ها و از سرگذرانیدن آنها بری گله و ابراز بی‌نیازی با باعرضه در رسیدن نیازمندی.

سهل می‌گوید: صبر، مقدس است و همه چیز بدان تقدس یابد، صبر، انتظار فرج از خداست.

عمروبن عثمان می‌گفت: صبر، ایستادن بود با خدا و گرفتن بالا با خوشی و آسانی.<sup>15</sup>

خواجه آلام و مصائب روزگار را هدیه الهی می‌داند و حرف شکایت بر زبان نمی‌آورد بلکه در نظر او این همه گرفتاری‌ها برای ابتلا و آزمایش انسان است و انسان باید در برابر اینها روی خوشی نشان دهد نه اینکه رو ترش کند و از خدا گلایه کند. اشعار ذیل خواجه را ملاحظه فرمایید که چگونه برابر حوادث روزگار روی خوشی نشان می‌دهد با چهره ی باز از آن استقبال می‌کند.

دل‌م‌چو فائز آسیب روزگار شود

رسد ز فیض تو صد گونه امتزا به من

از گلبن غم خار ستم خورده نه نالید

آن دیده که در گلشن جان روی تو دیده

هزار بار کشیدم هزار بار غمت

تو بار دیگر و بار دیگر بیفزودی

هر کس که پا بدامن همت کشد

از تند باد حادثه اندر امان بود<sup>16</sup>

سید در مورد صبر می‌گوید: "این نعمت عظیمی به هر کس و ناکس نمی‌رسد بلکه فقط کسانی حق این را دارند که در همه حوادث دنیا صابر و شاکر باشند و لب به شکایت نگشایند. و کسانی به قله‌های بلند معرفت و حقیقت رسیده اند که در این راه جان فروشی کرده‌اند."

مقام صبر سید را می‌توان در این اشعار ملاحظه کرد:

لذت درد تو هر مرده دلی کی یابد

دولت آن یافت که از درد تو جانی یابد

پیش باراب بلای دوست هر کو سر نهاد

بر فراز طارم علویکنندش سرفراز

باده نوشان غمت داود و معروف و جنید

جانفروشان رهن عمار و سلمان و بلال<sup>17</sup>

### توکل:

اهل زبان معنی توکل، تکیه کردن و در عرف اعتماد کردن به خدا و آنچه از اوست و ناامید شدن از انسان و آنچه به دست اوست و بریدن از آنچه در دست غیر خداست. جای توکل در صوفیزم یعنی سالک در تمام کارهایش را به خدا سپرد کند امورش را به ایزد محول کند و در جلوی او خودش را عزم و تدبیری معتقد نباشد. هر چه قدر که از سویی ایزد بر او برآید تو راضی و زاهد بود به آن بسنده کند "و من یتوکل علی الله فهو حسبه". انسان متوکل شخصی است که هرگز به سمت غیر خدا دست نیاز دراز نمی‌کند و از غیر او به کلی ناامید است هرگاه از جانب خدا چیزی بر او برسد آن را بپذیرد ولی آن را برای خود ذخیره و احتکار

<sup>16</sup> - کلام عرفان طراز، 67

<sup>17</sup> - چهل اسرار فارسی، 49

نکند. در مصباح الهدایه آمده است مراد از توکل، واگذاری امر است به تدبیر وکیل علی الاطلاق و اعتماد بر کفایت کفیل ارزاق.

پایین‌ترین مرتبه توکل آن است که متوکل نسبت به خداوند اعتماد کامل داشته و تسلیم مشیت او باشد - این توکل عوام است. مرتبه ی بالاتر آن این است که انسان در برابر خدا مانند طفل باشد نسبت به مادر، همان طوری که طفل جز مادر کسی را نمی‌شناسد و جز به مادر خود اطمینان ندارد، متوکل نیز باید همواره به خداوند نیاز داشته باشد و از غیر از او روی گرداند. این توکل خواص است. بالاترین مرتبه ی توکل خاص الخاص است. و آن است که عارف در برابر خدا مانند مرده در برابر مرده شوی شود، برای خود هیچ گونه اختیار، حرکت و تدبیری قائل نباشد و تمام کمال خود را به او سپرده باشد. حتی در مواقع بیماری، حرکت و تدبیری قائل نباشد و تمام کمال خود را به او سپرده باشد. حتی در مواقع بیماری، دعا هم نکند - زیرا دعا را تغییر قضای الهی می‌داند - خلاصه به هر آنچه خدا کند، راضی باشد.<sup>18</sup>

عرفا در باب توکل دو نظر دارند، برخی توکل را با تمسک به علل و اسباب مادی و نیز جد و جهد و کوشش مغایر می‌دانند و می‌گویند اگر کسی دنبال کسب و کار برای پیدا نمودن روزی برود و یا هنگام بیماری به طبیب و دارو پناه ببرد، او متوکل نیست. اما اکثر عرفا توجه به علل و اسباب مادی را غیر از توکل نمی‌دانند و روایاتی نیز در این باب ذکر نموده اند از جمله در روایتی از رسول اکرم (ص): مردی نزد ایشان آمد و شتر خود را رها کرد و به محضر حضرت رسید. حضرت پرسید شترت را کجا گذاشتی؟ گفت: با توکل بر خدا او را رها کردم. فرمود:

پایش را ببند و بر خدا توکل کن.

توکل یعنی، ترک و فروگذاشتن تدبیر نفس، بریدن از قدرت و قوت و علم و تقوای خود، واگذاری همه چیز با خدا تا هر چه بخواهد بکند از ابراهیم خواص پرسیدند: با چه چیز به تصوف رسیدی؟ گفت: با توکل. یکی از عرفا گفت: توکل سری است میان خالق و مخلوق.

خواجه در بیان توکل می‌گوید: "ما هیچ خواست و اراده از خود نداریم بلکه آنچه از حق به ما رسد خوب است. چون عار کسی نیست که بگوید من این را می‌خواهم بلکه عارف آن است که بگوید دوستم چه می‌خواهد." اشعار ذیل بیانگر این حقیقت است.

ما نمی‌گوئیم نعمت یا بلا خواهیم و بس

بلکه ما دائم رضای را خواهیم و بس  
 گو رضای دوست ما را در بلا خواهد رسید  
 ما همیشه خوشتن را مبتلا خواهیم و بس  
 در بحر فنا غرق رضای تو چنانیم  
 کز جوی مراد دو جهان نیز گذشتیم<sup>19</sup>  
 سید در این مورد می‌گوید: "هر که به محبوب حقیقی تکیه کرد آن دیگر خوشی و غم ندارد بلکه خودش را  
 به او سپرده و معتقد است که هر چه از جانب او آید خیر است."  
 سري کز سر معني با خبر شد  
 درو گنجانش شادي و غم نيست  
 هر کس اندر طلب سود برد سوداي  
 حاصل سود علاني ز خيالت سوداست<sup>20</sup>

---

<sup>19</sup> - کلام عرفان طراز، 79

<sup>20</sup> - چهل اسرار فارسی، 83

### عشق و محبت:

در لغت بمعنی دوستی و در اصطلاح محو شدن صفات محب و اثبات ذات محبوب است، عشق و محبت از مهمترین مبانی و اصول تصوف است و این اصل در عرفان مسیحیت و نو افلاطونیان نیز به روشنی دیده میشود. به سبب بلندنظری عارف و مودت وی نسبت به خدا و خلق خداست. این از عالی‌ترین و مهمترین احوال عارف و از مهم‌ترین مبانی و اصول تصوف است. بزرگترین عامل قوی که تصوف را براساس عشق و محبت استوار ساخت عقیده به وحدت وجود بود، زیرا همین که عارف خدا را حقیقت ساری در همه اشیا شمرد و ما سوي الله را عدم دانست یعنی جز خدا چیزی ندید و قائل شد به اینه:

جمله معشوق است و عاشق پرده ای

زنده معشوق است و عاشق مرده ای<sup>21</sup>

همان گونه که گفته شد صوفیه در وصف عشق و معشوق و عرضه و تأخیر و کیفیت آن محبت و آثار آن بر سالک و نیاز به محبت به جهات بسیاری گفته اند و ممکن نیست. برای توصیف همه آنها در اینجا<sup>22</sup> خواجه وقتي عشق را تعريف مي‌کند مي‌گويد: "عشق یک معما است حل نشدني.کسي نمي‌تواند کيفيت

<sup>21</sup>- نور بخش ج ۶ ص ۸۷

<sup>22</sup>- همان ص ۱۱۰

حقیقی عشق را درک کند."

سر عشق از عرش و فرش و لوح و کرسی حل نشد  
ای معینی کی توان کردن بیان در یک غزل  
از نظر خواجه دل عارف در آتش عشق تربیت می‌یابد. همان طور که مس در آتش خالص می‌شود عارف  
در آتش عشق خالص می‌گردد.

دل ز سوز عشق داغ یار باید پرورش  
چون زر خالص که اندر نار یابد پرورش  
نیز می‌گوید: دل آن است که با غم عشق صیقل گردد و دل آن وقت پاک می‌گردد که با آب دل عشق شستشو  
شود.

دل چو آئینه حق آمد و صیقل غم عشق  
ای خوش آن دل که می‌عشق غبارش بزود  
خواجه اعتقاد دارد که آغاز عشق از جانب خداست برای همین دل عشاق برای وصال او همیشه بی‌تاب  
است.

این چه سوداست که اندر سر ما می‌جنبد  
این سر رشته ندانم ز کجا می‌جنبد  
جنبش رشته عشق از طرف تست ازل  
میلست اندر دل عشاق چرا می‌جنبد  
جنبش سایه چو از جنبش شخص است مدام  
سایه از شخص می‌پندار جدا می‌جنبد<sup>23</sup>

سید برای عشق یک تعریف تمثیلی می‌آورد و می‌گوید عشق مثل یک مهمان می‌ماند که وقتی خانه تو باید  
ازش استقبال کنی چون این از طرف حق است و به هر کس میسر نمی‌آید.

---

<sup>23</sup>-کلام عرفان طراز، 73

عشق سلطان است چون مهمانت باشد نزول او  
 دیده دل ساز و جان شکرانه آراند میان  
 عشق جان آتش و جان علایی خس بود  
 جس چون در آتش فنا شد دیگر او را خس مخوان  
 سید عشق را دواي هر مرض ميخواند ولي ميگويد خودش مرضي است لا علاج.  
 درد عشقت که دواي دل شوریده ماست  
 یک سر موي از آن هر دو جهان نیم بهاست  
 درد عشقت که حمایت گر هر درمان است  
 خوش تو از مائده جنت ماوا بنید<sup>24</sup>  
 البته از نظر هر دو بزرگواران عشق همیشه با عقل در گیر است و هیچ وقت باهم آشتي نميکنند.  
 خواجه ميگويد:  
 معین را عشق برد از ره دریغ از فهم و دانایی  
 و زان تحصیل بي حاصلکه ضائع کرد اوقاتش  
 کجا است عشق که تا بگزراندم ز حجاب  
 که سد راه شد این عقل بر عقيله من<sup>25</sup>  
 همین طور سید ميگويد  
 عقول قدسیان گم گشته اند یک خم زلفش  
 ز مشتي خاکیان آنجا چه سجد این مقالاتها  
 آن که با عقل طلب کرد همه عمر نیافت  
 ورنه نزدیک تر از دوست کسی هیچ ندید<sup>26</sup>

<sup>24</sup> - چهل اسرار فارسی، 82

<sup>25</sup> - کلام عرفان طراز، 69

<sup>26</sup> - چهل اسرار فارسی، 76

### خوف و رجا:

خوف یعنی ترس و بیم و اصطلاحاً بیم از پیش آمدن مروت و از دست دادن محبوب است. رجا به معنی امید و آرزو و اصطلاحاً تعلق قلب است به رسیدن به محبوب و داشتن امید به نزدیکی خداوند است. بیم و امید در حکم دو بال است که سالک به مدد آنها در فضایی قرب می‌پرد. خوف، زاینده معرفت است و هر کس معرفتش به حق بیشتر باشد، خوف وی نیز بیشتر خواهد بود.

پیغمبر (ص) از قول خدا نقل می‌کند: تا مرا پرستید و امید به من دارید و شری نیارید، بیمارزم شما را بر هر چه باشید. گفته‌اند: رجا، نزدیکی دل است به لطف حق جل جلاله، سراج گوید: رجا بر سه قسم است، رجای در صواب، رجای در وسعت رحمت خداوند و رجای فی الله.<sup>27</sup>

<sup>27</sup> - نور بخش ج ۲ ص ۴۰

خواجه معین گوید: "نباید از رحمت حق ناامید باشی بلکه همیشه امیدوار باش چون ناامیدی در سلک صوفیان مانند کفر است. همیشه در جستجوی یار باش تا وصل پیدا کنی."

نو مید چو شود دل و جان امید وار  
جای که رحمت و کرم بی کران بود  
دارد معین به رحمت حق منهای تو  
امید از آن زیاده که اندر گمان تو  
من بحبت و جوی تو هر دم روم دیوانی وار  
وی عجب هر سو روم با من روانی کیستی<sup>28</sup>

سید می گوید: اگر وصال حق می خواهی از ناکامی نا امید نباش بلکه این ناکامی تو هم یک نوع موفقیت است. چون عاشقان موفق از گلشن وصال او دور می باشند.

نیز می گوید: دلت هیچ وقت نباید از شوق دیدار یار خالی باشد یعنی نکند یک وقت دامن امید را رها کنی.

گر کام از دوست ناکامی ست کام  
کز گلشن وصالش دورند کامرانان  
مهر مهر او بس است ای دل دم از وصلش مزن  
سایه را خورشید جستن کی بود رای صواب<sup>29</sup>

---

<sup>28</sup>- کلام عرفان طراز، 77

<sup>29</sup>- چهل اسرار فارسی، 79

### شوق و انس:

علاقه و همدمی و اصطلاحاً دل به دیدار محبوب دادن است. شوق، طلب شدید و هیجان قلبی برای وصول به محبوب و انس، استیشار قلب و شادی آن به مطالع جمال محبوب است. خداوند می‌فرماید: من ان یرجوا لقا الله فان اجل الله لات.

پیر هرات می‌گوید: شوق وزش و جهش دل است به سوی غایب. درین حال عارف نسبت به خدا شوق دارد، زیرا شوق یک نوع طلب شدید و هیجان قلبی است برای وصول محبوب.

ابونصر سراج گفت: انس به خداوند، اعتماد به وی و استعانت از اوست.

از احمد بن عاصم انطایی پرسیدند: تو مشتاق خدایی؟ گفت: نه، به جهت آن که شوق به غایت بود و چون غایت حاضر بود، شوق کجا بود!

شبلی گفت: هیبت، گدازنده دلها و محبت گدازنده جانها و شوق گدازنده نفس‌ها است.<sup>30</sup>

خواجه پیرامون شوق وصال می‌فرماید: "من ثروت نمی‌خواهم بلکه اگر در دل آرزوی را و آن آرزوی وصال دوست است."

مرا ز هر دو جهان دولت وصال تو بس است

وصال چیست که آمد شد خیال تو بس

یا می‌گوید: من خودم را در آتش فراق یار سوزاندام "

نار دوزخ گر چه سوزد پوست‌های عاصیان

آتش هجرانش مغز استخوان من بسوخت

یا اینکه وصال حق را این قدر دوست دارد که جنت و حور و چیزهای دیگر را قربان او می‌کند و

<sup>30</sup> - نور بخش ج ۲ ص ۸۸

می‌گوید؛

چنان مرا بخیالت خوش افتاده وصال

که حور عین نه تواند شدن جلیله من<sup>31</sup>

سید هم همین طور شوق شدید و انس زیادی برای وصال یار دارد و می‌گوید: اگر در برابر صد یک لحظه وصال ممکن آید خیلی ارزش دارد.

گردمی وصلش بصد جانت میسر می‌شود

رو گردان جانی مکن چون دوست ارزان میکند

یا می‌گوید

ز جام شوق شده مست و شیشه بشکسته

میان عربده محبوب خوش لقا دیده

هر که او در کوی وحدت جان خود را ساخت ذوق

رایت عزو شرف را تا ثریا می‌کشد<sup>32</sup>

---

<sup>31</sup>- کلام عرفان طراز، 83

<sup>32</sup>- چهل اسرار فارسی، 57

### مشاهده:

دیدار و اصطلاحاً خدای را در همه جا و همه چیز دیدن، و مشاهده خداوند است به چشم دل. حقیقت مشاهده بر دو گونه باشد: یکی از صحت یقین و دیگر از غلبه محبت، چون دوستان در محبت به درجه ای رسید که وی همه حدیث دوست گردد و جز او را نبیند. محمد بن واسع می‌گوید: هرگز چیزی را ندیدم مگر اینکه خدای را در آن دیدم؛ یعنی به صحت یقین. شبلی گفت: هرگز چیزی ندیدم مگر خدای را؛ یعنی به غلبه محبت و غلبان مشاهده. حالاتی که در طی مشاهده برای عارف پیش می‌آید بالغات اشراق و جذب و بیخودی و فنا باید آن را وصف کرد و به اصطلاح صوفیه به مشاهده و رویت با چشم قلب و امثال آن تعبیر می‌شود. هجویری می‌گوید:

مراد این طایفه از عبارت مشاهده دید از دل است که به دل حق تعالی را می‌بیند، اندر خل و مل، بیچون و بی چگونه، حاصل عارف بعد از ریاضت از حال مشاهده برخوردار می‌شود. که در زبان آنها می‌توان گفت رو به قلب خود آر زیرا اسرار الهی را فقط در درون خود خواهی یافت. خداوند از رسول (ص) و معراج وی خبر داد که:

"ما زاغ البصر و ما طغي" (17/53): از شدت شوق به خدا، چشم به هیچ چیز باز نرود تا آنچه بایست به دل بدید.

قشیری می‌نویسد: گفته اند محبت مستی بود که خداوندی باهوش نیاید الا به دیدار محبوب و آن مستی که به دقت مشاهدت افتد آن را وصف نتواند کرد.<sup>33</sup>

خواجه معین در مورد مشاهد حق می‌گوید: تا به حال با دوست هم صحبت بودم ولی الان دیدار یار می‌خواهم.

خواهد معین که حسن تو بیند معاینه  
خورسند تا بکی شوم از گفت و از شنید  
درخت عمر مرا بر امید دیدن تست

اگر بغیر تو بینم ز عمر بر نخورم.  
 خواجه عقیده دارد که دیدار یار آرزوی هر سالک است ولی این دیدار با چشم سر نیست بلکه با چشم دل است چون او جسم ندارد که بتوان او را با چشم سر دید.  
 دلا جمال کدا چشم سر نمی‌بیند  
 اگر بدیده دل یک نظر کنی چه شود  
 چنانکه دیده‌ام از دیده دل  
 که شناسم بچشم سر که بینم  
 البته خواجه این اعتقاد را هم دارد که خدا همه جاست و خود انسان به خود نگاه کند جمال او را مشاهده می‌کند.

من یقین دادم که بیرون است یار از شش جهات  
 آن که هر دم از ره دیگر بیاید کیست آن  
 چشم بگشایی که آفاق پر از نور خداست  
 خالی از نور خدا در همه آفاق کجاست<sup>34</sup>  
 سید می‌گوید: هر انسان آرزو دارد و می‌تواند جمال حق را مشاهده کند ولی برای او باید این لباس تن را در بیاورد یعنی با چشم ماده نمی‌شود خدا را دیدار کرد بلکه دیدار او نیازمند به چشم باطن است.  
 ز ننگ خود شده یکسوی در حریم شهود  
 جمال آن مهه بی چون و چرا دیده  
 رخی که آئینه بنموده است نیز از تست  
 چو نیک در نگری اصل و فرع آن رویی  
 سید هم مثل خواجه اعتقاد دارد که خدا اندر دل سالک نهفته است. اگر سالک به خود نگاه کند آن را مشاهده خواهد کرد.

تو کوی دوست همی جوی و نمی‌دانی  
 که گر نظر به حقیقت کنی تو آن کویی  
 البته به نظر سید خود انسان مانع دیدار یار شده اگر او خود را از بیان بردارد دارد بلا تردید نور خدا را

<sup>34</sup> - کلام عرفان طراز، 78.

ملاحظه می‌کند.

ادبار هستی ما شد پرده جمالش

ورنه از راه تحقیق خورشید نیست پنهان<sup>35</sup>

ذکر:

یاد آوردن و در اصطلاح یاد خدا کردن و به یاد او بودن است. در قرآن آیه‌های بسیاری در این مورد نازل

---

<sup>35</sup> - چهل اسرار فارسی، 89

شده است.

غزالي در کیمیای سعادت ذکر را به چهار درجه قسمت کرده است: بدان که ذکر را چهار درجه است اول آن که بر زبان بود و دل از آن غافل باشد و اثر این ضعیف بود این از اثری خالی نبود، چه زبانی را که به خدمت مشغول گردد فضل بود بر زبانی که به بیهود مشغول بود یا معطل بگذارد.

دوم آن که در دل باشد لیکن متمکن نبود و قرار نگرفته باشد و چنان بود که دل را به تکلف به آن باید داشت تا اگر این جهد و تکلف نباشد دل به طبع خود بازگردد از غفلت و حدیث نفس. سوم آن که قرار گرفته باشد در دل و مستولی شده چنان که به تکلف او را با کاری دیگر توان برد و این عظیم بود. چهارم آن که مستولی بر دل مذکور بود و آن حق تعالی است نه ذکر که فرق بود میان آنه ذکر را دوست دارد، بلکه مال آن است که ذکر و آگاهی ذکر از دل برود و مذکور بماند.<sup>36</sup>

خواجه ذکر را یک شرط لازم برای وصال حق می‌شمارد و می‌گوید: اگر وصال حق دائما به یاد او باش.

وصال حق طلبی هم نشین نامش باش

ببین وصال خدا در وصال نام خدا

نیز می‌گوید: سالک نباید از گفتن ذکر خدا دل ملول گردد و باید با آن ذکر انس بگیرد و وظیفه خود بداند.

معین ز گفتن نامش ملول کی گردد

که از خداست ملمت ملال نام خدا

بلکه هر موی بدن سالک باید در یاد و ذکر الهی مشغول باشد.

گر چه هر موی زبانی شود از سر نهان

بخدا گر سر موی ببیان می‌آید

جان برافشاندن بیادش از خدا می‌خواست دل

شد بحمد الله میسر عاقبت دل خواه ما<sup>37</sup>

سید می‌گوید: لذتی که انسان با یاد و ذکر دوست و محبوب می‌برد از هیچ دیگری نمی‌برد و بهشت هم در

برابر آب سرابی بیش نیست.

با لذت خیالت خلد برین سرابی

<sup>36</sup> - عبدا لرزاق ص ۲۱۷

<sup>37</sup> - کلام عرفان طراز، 91

با نام تو دو علم نان ریزه ای ز خوانی  
 نیز می‌گوید: وقتی یک عاشق به یاد خدا می‌نشیند فرشتگان آسمان هم در رشک و حسرت به سر می‌برند.  
 روحانیان علوی در رشک و حسرت افتند  
 چون بیدلی نشیند با یاد تو زمانی  
 سید اعتقاد دارد سالک هیچ زیور و آرایشی نمی‌خواهد چون او یاد خدا را زیور خود می‌داند.  
 ذره ای درد تو داروی دل هر با خبر  
 زیور ذکر تو زیب جان هر صاحب کمال  
 باز می‌فرماید که اگر عارف ذکر الهی نداشته باشد این دنیا برای او مثل یک زندان می‌ماند و بهشت هم  
 برایش جهنم می‌گردد.  
 جهان زندان من گردد گرت یکدم نبیند دل  
 نعیم جان شود دوزخ گرش غم در بر اندازی<sup>38</sup>

## فنا:

در اصطلاح صوفیه، افتادن سالک در صفات سالک مذموم است و از این طریق می توان به شعائر فراوانی دست یافت و نوع دوم فنا، عدم درک سالک نسبت به دنیاست. سلطنت و سلطنت و جذب آن در جلالت الله و مشاهده حق.

سالک در این مقام از تمام شهوات و غرورها و خودپرستی ها تهی میشود و پس از آنکه از خود فانی شد و خود را در میان ندید، باقی به حق میشود.

شاهکار تصوف و هدف نهایی آن همین حال فنا و وصول به حقیقت و اتصال به خدا است که تعیین سال از نظرش محو شود و شخصیت او از میان برود و همچنین تعینات سایر اشیا برداشته شود و همه را یک حقیقت و خدا ببیند.<sup>39</sup>

در نظر خواجه بقای سالک در فنا است وقتی در یار فنا شد بقایش تضمین میشود.

عاقل چه بی برد که فنا مایه بقاست

و اندر زیان عقل نهادند سود او

اگر بقا طلبی اولت فنا باید

که تا فنا نشوی ره نمی بری به بقا

البته فنا به معنی مرگ نیست. عارف مرگ را فنا نمی بیند بلکه این دری برای رسیدن به حق است.

من چو از اهل دلم فانی نخواهم شد ز مرگ

چون نویس وصل می آرد چه ترسم از اجل

و نیز می گوید

ز هستی چون جدا گشتم حریم کیریا گشتم

چون من از خود فنا گشتم چه گویم هر چه گویم شد<sup>40</sup>

سید در مورد فنا می گوید: اگر حیات ابدی و بقا می خواهی باید غرق در دریای فنا شوی. کسی که خودش

را فانی می کند مثل خضر بینا می شود.

آب حیوان بایدت در ظلمت نابود شو

<sup>39</sup> - سجادی ص ۱۲۶

<sup>40</sup> - کلام عرفان طراز، 97

کانکه چشم از خود ببندد چون خضر بینا شود  
 نیز می‌گوید: تو می‌خواهی با خودی این مشکل را حل کنی ولی بدان که این مشکل تا وقتی حل نمی‌شود که  
 خودی را رها کنی و فنا گردی.  
 حل نگردد هرگز این مشکل ترا با خودی  
 چون ز خود فانی شوی این مشکل حلوا شود  
 چون بقای قطره در این است که خود را فناي دریا کند و به او متصل شود وگرنه قطره از بین می‌رود.  
 آب چون از ابر افتد قطره خوانندش همه  
 چون به بحر انداخت خود را نا ا و دریا شود  
 به دریای فنا انداز خود را  
 که آنجا صورت "لا" و "نعم" نیست  
 گر جهانی چون علای هر دم آنجا شد فنا  
 قطره در دریا فتاد و باز شد آبی باب<sup>41</sup>

---

<sup>41</sup> - چهل اسرار فارسی، 98

## توحید:

در لغت امر است که همه چیز یکی است و علم به یکی است و در اصطلاح اهل حق آن چه به خیال، فهم، خیال می رسد، تراوش ذات الهی است. توهم یا ذهن

ابوسعید می گوید: «بزرگترین حق انسان جدا کردن آن است، تو آن را با مداد و کاغذ بجویی».

مرحله ای است که در آن فقط یک حقیقت در نظر سالک جلوه گر است و سالک هر چه نظر کند، فقط آن حقیقت مطلق را می بیند و چیزهای دیگر را نابود می پندارد.<sup>42</sup>

خواجه درباره توحید می گوید: "توحید این است که انسان هر گونه کثرت را از خدا نفی کند و او را یکتا بی همتا بشمارد."

بگزر معین ز کثرت اندر مقام وحدت

آن شاه تاج عزت بنهاد بر سر تو

خواجه توحید را این گونه هم معنی می کند: "این همه اشیاء که می بینی غیر از خدا نیست بلکه اگر به نظر

حقیقت نگاه کنی فقط خدا را می بینی."

نیست اغیار که آئینه یار ند همه

تو ز آئینه رخس بین که همون یار شوند

بخدا غیر خدا در دوجهان نیست کسی

صد دلیل ست ولی واقف ازان نیست کسی

یا این شعر که

بر افکن نور ظلمت را زره بر دار کثرت را

پس آنگه سر وحدت را تو هم از خویشتن بشنو

یا می گوید که: "یا خدا را طلب کنی یا غیر را چون این با توحید منافات دارد که خدا را با غیر او

بخوانی. در خانه دل تو یا خداست یا غیر او نه. که دو چون اجتماع ضدین محال است."

خانه خالی کن از اغیار و بجو یار معین

<sup>42</sup>- نور بخش ج ۳ ص ۳۴۱

کین محال ست که ضدین معا می طلبی<sup>43</sup>

سید توحید را یکی از ارکان مهم معرفت می خواند و می گوید:

چون در دریای توحید فرو نرفتی نتوانستی گوهر معرفت را به دست بیاری.

تو در دریای وحدت گم نگشتی

ازانت در عرفان در شکم نیست

و در تعریف توحید می گوید: "توحید تبرئه و تنزیه ذات حق از صفات بندگان است. نه کیف دارد نه کم و نه

جسم و مکان."

اگر فانی شوی در بحر توحید

عیان بینی که آنجا کیف و کم نیست

از نظر سید اگر کسی یقین به وحدت پیدا کند جمال واقعی خدا را دیدن خواهد کرد.

اگر تو عالم وحدت یقین کنی از دل

رواق منظر جبروت را تا فریابی

از غنون عشق چون با نغمه توحید ساخت

مطرف شوق جمالش ناله ها موزون زند.<sup>44</sup>

<sup>43</sup> - کلام عرفان طراز، 96

<sup>44</sup> - چهل اسرار فارسی، 99

### نتیجه گیری:

خواجه معین الدین چشتی و میر سید علی همدانی در اشعار خود در مورد عرفان میگویند که اگر کسی میخواهد عرفانی بشود باید همه مراحل عرفان را طی کند تا این که به عرفان برسد.

در مراحل عرفانی نکات هر دو بزرگوار کم و بیش یکی هستند. غیر از این دو بزرگوار، نظریه ی عرفانی شخصیت های دیگر را هم ذکر کردیم تا اینکه صحبت مان جامع و کامل شود. اما آگه ما کار تطبیقی انجام نمیدادیم معلوم نمی شد که عرفانی شدن به راحتی امکان ندارد و باید خوب ریاضت کنند، اهل دنیا نباشند، همه چیز های دنیا را ترک کنند و خواسته های خدا را در نظر بگیرند و شرایط آداب و سلوک را بجا آورند تا عرفانی بشوند.

در مقاله حاضر آداب سلوک را بررسی کردیم و آن چیزی که درباره آن صحبت کردیم مندرجه ذیل است. طلب، توبه، زهد، فقر، صبر، توکل، عشق و محبت، خوف و رجا، شوق و انس، مشاهده، ذکر، فنا، توحید

## منابع :

- ##-الذریعه الي تصانیف الشیعه، ۱۳۳۶، محمد حسن، بزرگ تهرانی، انتشارات، تهران
- ##-گلشن ابرار، ۱۳۹۵، جمعی از نویسندگان تهران، انتشارات پژوهشکده باقر العلوم
- ##-مقدمه ای بر عرفان و تصوف، ۱۳۹۰، دکتر ضیاءالدین سجادی، انتشارات، قم
- ##-چهل اسرار غزلیات، ۱۳۷۴، سیده اشرف بخاری، انتشارات وحید.
- ##-سیده اشرف ظفر، ۲۰۰۷، سید میر علی همدانی، سرینگر کشمیر
- ##-اصطلاحات صوفیه، ۱۳۹۳، عبدالرزاق کاشانی، انتشارات زوار، تهران
- ##-از کوی صوفیان، ۱۳۹۰، صالح علی شاه، انتشارات، نخل دانش
- ##-کلام عرفان طراز، ۱۳۹۲ دیوان، سید صولت حسین، ایران و پاکستان
- ##-محمد ریاض، ۱۳۷۰، احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
- ##-بزرگان و سخن سرایان همدان، ۱۳۷۴، مهدی درخشان، انتشارات اطلاعات
- مرتضی مطهری، قم، ۱۳۴۹، خدمات متقابل اسلام و ایران

##-مروج اسلام در ایران صغیر، 1370، پرویز اذکایی، انتشارات، بو علی سینا مسلم

##-معارف صوفیه، 1362، دکتر جواد نور بخش، لندن